

## بررسی فقهی وجوب انتخاب و اعطاء منصب سیاسی به کارگزار عادل

محمد قاسمی

دکتری فلسفه سیاسی

مدیر گروه فقه روابط بین‌الملل

مؤسسه فتوح اندیشه

### چکیده

اینکه کارگزاران یک نظام سیاسی چه کسانی باشند، تأثیر مستقیم بر کارآمدی آن دارد. به جرأت می‌توان گفت که در تمام نظام‌های سیاسی، لزوم برخورداری صاحبان مناصب حکومتی از ویژگی علم و مدیریت در کنار امانت‌داری، امری بدیهی و پذیرفته شده تلقی می‌شود. با این همه، باید توجه داشت که در تفسیر ویژگی امانت‌داری، اتفاق نظر وجود ندارد. از منظر فقهی امین در حوزه تصدی مناصب سیاسی صرفاً بر فرد عادل قابل تطبیق است. البته در تفسیر خصوصیت عدالت فردی، دو تفسیر وجود دارد: کسی که از ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره اجتناب می‌ورزد (عدالت به معنای عام) و کسی که علاوه بر خصوصیت مذکور از صحت اعتقادی نیز برخوردار است (عدالت به معنای خاص).

مقاله حاضر با رویکردی اجتهادی بر این مهم تأکید می‌ورزد که ویژگی مذکور از منظر فقه سیاسی شیعه و در حوزه تصدی منصب سیاسی بر کسی قابل تطبیق است که علاوه بر صحت در رفتار از صحت در اعتقاد نیز برخوردار باشد. بنابراین، اعم از آنکه تعیین متصدیان حکومتی از مسیر نصب بگذرد یا در قالب انتخاب مردم باشد، واجب است خصوصیت مذکور در فرد منصوب یا منتخب، لحاظ گردد.

واژگان کلیدی: فقه دولت اسلامی، فقه کارگزار، عدالت، کارگزاران، مناصب سیاسی.

## مقدمه

مناصب حکومتی در نگرش اسلامی، موهبت و یا فرصت و مقام نبوده؛ امانتی الهی است که به دست افراد سپرده می‌شود (به‌عنوان نمونه؛ ر.ک. نهج البلاغه، نامه پنجم). روشن است که در این فرض، تصدی حکومت برای کسی جایز خواهد بود که به امین بودن و امانت‌داری شناخته شده باشد و اعطای آن به فرد فاسق که فاقد ویژگی مذکور است، جایز نخواهد بود. چنانکه قرآن کریم بر این مطلب تصریح دارد که امانت باید به اهل آن سپرده شود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا خِذَاونَد دَسْتور مؤكَد به شما می‌دهد که امانت‌ها را به اهلهش بسپارید» (نساء: ۵۸). بنابراین، نمی‌توان حکومت را جامعه‌ای دانست که بر قامت تمام مسلمین جامعه پوشانده شود؛ بلکه امین بودن کارگزاران یک اصل برای جواز تصدی منصب سیاسی محسوب می‌شود. لذا با توجه به امر صریح الهی در آیه مذکور، حتی در فرض انتخابی بودن مناصب سیاسی، مردم نمی‌توانند بدون ملاحظه جانب امانت‌داری در فرد منتخب - مستقیم یا غیرمستقیم - به هر آن کس که باب میل‌شان باشد، رأی داده و او را به عنوان والی و کارگزار خویش انتخاب نمایند.

اگرچه تردیدی در لزوم اتصاف متصدیان حکومتی به وصف امانت‌داری وجود ندارد، لکن امین در اصطلاح فقهی با آنچه به لحاظ عرفی متفاهم است، تفاوت دارد. بدین معنا که امین در حوزه تصدی مناصب سیاسی از آنچه در لسان عرفی رایج است، اخص بوده و صرفاً بر کسی که حق الناس را رعایت می‌کند و خائن بر اموال و انفس مردم نیست، اطلاق نمی‌شود. در لسان فقهی امین بر فرد عادل و به تعبیر دیگر غیرفاسق - یعنی کسی که علاوه بر اینکه حق الناس را مراعات می‌نماید، از تجاوز و تعدی نسبت به حق الله نیز مصون بوده و نسبت به رعایت حدود الهی سست و بی‌اعتنا نیست - قابل تطبیق است.

لازم به ذکر است که لزوم اتصاف ولی‌امر جامعه به وصف عصمت در عصر حضور و به وصف عدالت، در عصر غیبت مورد اتفاق فقیهان شیعی و مستند به ادله قطعیة عقلی و نقلی است. بلکه حتی در مواردی نظیر عدالت در شهود، امام جمعه و جماعت نیز، شرطیت عدالت اجماعی است. (حلی، بی تا؛ ۵۹۲؛ کاشانی، بی تا، ۳: ۲۷۸؛ عاملی، ۱۴۱۹، ۴: ۱۰۲). لکن فارغ از این مطلب، این مدعا که امین در حوزه تصدی سایر مناصب سیاسی نیز صرفاً بر کسی که به لحاظ فقهی متصف به وصف عدالت باشد، قابل تطبیق بوده و اعطای منصب به غیر او غصب مقام

سیاسی و حرام شرعی است، مطمح نظر تحقیق حاضر می‌باشد. به عبارت دیگر، علاوه بر ولی امر جامعه، در سایر مناصب سیاسی که متضمن نوعی اعمال ولایت است، صاحبان منصب باید متصف به وصف عدالت باشند. بدیهی است که تبیین این مدعا نیازمند آن است که ابتدا مفهوم عدالت و عادل از منظر فقهی مورد توجه قرار گیرد؛ در وهله دوم مستندات آن ارائه شده و در قدم سوم، چگونگی احراز خصوصیت مذکور، نشان داده شود. بنابراین، نوشتار حاضر با روش اجتهادی، درصدد خواهد بود تا از مسیر یاد شده، مدعای خویش را تبیین نماید.

### ۱. واکاوی مفهومی عدالت

۱.۱. مفهوم لغوی عدالت: عدالت در لغت با عدل مترادف دانسته شده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱: ۴۳۱)؛ گو اینکه هر دو مصدر از «عدل، یعدل» هستند. در معنای عدل گفته‌اند: «العدل، القصد فی الأمور و هو خلاف الجور. عدل ضد جور و افراط به معنای میانه‌روی در امور است» (مصطفوی، ۱۴۰۲، ۸: ۵۳). برخی لغویون عدالت را به برابری و مساوات تعریف نموده‌اند: العَدَالَةُ و المَعَادَلَةُ، لَفْظٌ یقتضی معنی المساواة، ... فَالْعَدْلُ هُوَ التَّمْطِیظُ عَلَی سِوَاءِ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۱: ۵۵۱). برخی معتقدند آنجا که عدل به معنای فدیة، مثل و ضد جور بیان شده، همه از مصادیق معنای برابری و مساوات هستند (قرشی، ۱۴۱۲، ۴: ۳۰۱). عده‌ای آن را به معروف و ضدظلم (أزدی، ۱۳۸۷، ۳: ۸۶۹) تعریف کرده و برخی دیگر آن را به استقامت معنی نموده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۹: ۱۹۱). غالب لغویون عدالت را در مقابل فسق قرار داده و فسق را به عدم اطاعت و ترک دستورات الهی معنا نموده‌اند: «التَّرْکُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْعِصْیَانُ وَ الْخُرُوجُ عَنِ طَرِیقِ الْحَقِّ سَبْحَانَهُ» (فیومی، بی تا، ۲: ۴۷۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ۱۳: ۴۰۱؛ ابن‌عباد، ۱۴۱۴، ۵: ۲۹۳؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ۵: ۸۲). البته برخی عدالت را در مقابل جور قرار داده‌اند، با این حال در تفسیر جور و جائز، آن را به فسق و فاسق (ابن‌عباد، همان، ۵: ۲۹۳) معنا نموده‌اند. بنابراین، عدل و عدالت در مقابل سه واژه ظلم، فسق و جور قرار می‌گیرد.

عدالت به عنوان یک رفتار بشری نسبت به خود و یا نسبت به سایر هم‌نوعان ملازم با معنای انصاف (بستانی، ۱۳۷۵، ۱: ۹۱۶) نیز توصیف شده است: «(أَنْصَفْتُ) الرَّجُلَ (إِنْصَافًا) عَامَلْتَهُ بِالْعَدْلِ وَ الْقِسْطِ نَسَبْتُ بِهِ أَنْ مَرَدَ انْصَافٍ رَاعَيْتُ كَرَمًا یَعْنَى بِأَوْ بِهٖ عَدْلٌ وَ قِسْطٌ رِفْقَارٌ نَمُودَمٌ» (فیومی،

همان: ۶۰۸؛ طریحی، همان، ۵: ۱۲۴). در متون دینی نیز، از واژه عدل و عدالت به عنوان فعل بشری، به انصاف تعبیر شده است. به عنوان مثال؛ امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه ذیل آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰) می فرماید: «الْعَدْلُ الْإِنصَافُ» (نهج البلاغه، قصار ۲۳۱).

گفتنی است در میان معانی مذکور، فقهای شیعه، سه معنای «مساوات» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱، ۴: ۶۷؛ عاملی، ۱۴۱۹، ۸: ۲۵۸)، «میانروی در امور» (بحرانی، ۱۴۲۳، ۴: ۱۴) و «استقامت» (ر.ک. موسوی قزوینی، ۱۴۱۹) را بیشتر مورد استعمال قرار داده‌اند.

## ۱،۲. مفهوم اصطلاحی عدالت: عدالت در معنای اصطلاحی از دو حیث مورد توجه است:

یک. حیث شخصیتی و وصف انسان (عدالت فردی): یعنی معیار اینکه یک انسان به لحاظ شخصیتی متصف به وصف عدالت شود، چیست؟ این نوع نگرش غالباً در فقه مطرح می‌شود. شیخ انصاری در تفسیر عدالت به پنج نظریه (انصاری، ۱۴۱۴: ۵ به بعد) و میرزای قمی به چهار نظریه (قمی، ۱۴۱۷، ۲: ۳۲) اشاره نموده است. با این همه - اگر نگوئیم اقوال یاد شده به یک معنا بازگشت دارند - مشهور فقیهان اعم از شیعه و سنی عدالت را به قدرت نفسانی که انسان را به سمت تقوی و مروّت سوق می‌دهد - بدین معنا که فرد به وسیله آن از ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره اجتناب می‌ورزد - تفسیر نموده‌اند (اردبیلی، ۱۴۰۳، ۲: ۳۵۱). البته در اینکه این قدرت نفسانی همان ملکه نفسانی است یا چیزی دیگر (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳: ۵۰)، یا اینکه مراد از کبیره چیست (سبزواری، ۱۲۴۷، ۲: ۳۰۴)، اختلاف نظر وجود دارد. عدالت در این تفسیر در مقابل فسق قرار می‌گیرد. روشن است که در این معنا از عدالت، حق الناس نیز به عنوان امر الهی فرض می‌شود و بلکه عصیان و اطاعت نسبت به آن از شدت بیشتری برخوردار است.

دو. وصف اجتماع و جامعه (عدالت اجتماعی): یعنی می‌خواهیم بدانیم یک جامعه چگونه متصف به وصف عدالت خواهد بود. به عبارت دیگر، مؤلفه‌های عدالت اجتماعی چیست؛ و چگونه می‌توان آن را در یک جامعه محقق ساخت؟ بحث‌ها و نظریات مختلفی پیرامون عدالت در این معنا مطرح شده است. در عین حال، این مباحث ارتباط مستقیمی با خصوصیات فرد متصدی منصب سیاسی ندارد. بنابراین، تمرکز اصلی این نوشتار بر معنای اول از «عدالت» و تفسیر مشهور فقیهان شیعه از آن به عنوان وصف لازم برای جواز تصدی منصب سیاسی خواهد بود.

## ۲. مستندات فقهی اعتبار عدالت رفتاری (فردی) در متصدیان حکومتی

برای اثبات این مدعا که در جواز تصدی منصب سیاسی، عدالت شرط است، چهار نوع دلیل به شرح ذیل قابل توجه است:

### ۲.۱. دلیل اول. ماهیت حکمرانی و وجوب خصوصیت عدالت در حکمران

پیرامون ماهیت حکمرانی و شرطیت عدالت در متصدیان حکومتی، از سه منظر می‌توان استدلال نمود:

۱) حکمرانی که لازمه تصدی مناصب سیاسی است، در بردارنده نوعی ولایت و سلطه بر انفس و اموال شهروندان جامعه است. لازمه سلطه دیگری بر نفس و مال، اطاعت و پیروی از اراده صاحب سلطه است. اطاعت از دیگری، به اختیار و اراده فرد نهاده نشده است. توضیح مطلب آنکه اگرچه به اقتضای قاعده سلطنت، انسان بر مال و اموالش مالکیت و سلطنت دارد، لکن این سلطه و مالکیت انسان بر نفس و اموالش، حقیقی نیست؛ بلکه اعتباری و در طول مالکیت الهی است. درواقع مالکیت انسان بر نفس و اموالش، به نوع مالکیتی که از سوی خداوند اعتبار شده، بستگی دارد.

سلطنت و حق تصرف بر انفس و اموال مردم، نیازمند اذن شارع است. زیرا حق تصرف و سلطنت بر انفس و اموال مردم، مستلزم حق اطاعت است و شرع مقدس اطاعت را حق ذاتی خداوند دانسته «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ مَا هِيَ بِيَامِرِي رَا نَفَرَسْتَادِيم مَگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود» (نساء: ۶۴) و آن را به صورت مشروط و مقید به برخی افراد عطا نمود. بدین معنا که حوزه سلطه باید در دایره اراده الهی باشد و دیگر اینکه خود در اطاعت از فرامین الهی از دیگران پیش قدم باشد. لذا قرآن کریم از یکسو تصریح دارد که مسیر اطاعت و پیروی باید همان مسیر خدا و رسولش باشد؛ «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ... يُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ مردان و زنان مؤمن... خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند. آنها را خدا به زودی مشمول رحمت خود می‌کند که خدا مقتدری است شایسته کار» (توبه: ۷۱) و از سوی دیگر، از اطاعت اهل عصیان و ناهلان منع می‌نماید. «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا؛ پس بر اطاعت از حکم پروردگار صبور و شکیب باش و از مردم بدکار و

کفرییشه از آنان اطاعت مکن» (انسان: ۲۴) و «وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ وَ هِرْ فِرَوْمَايَه عَيْبِ جُو كِه بَرَايِ هِرْ حَقِّ وَ بَاطِلِي سَوِگَنْد مِي خُورِد، اطاعت مکن» (قلم: ۱) و «وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا؛ كَسِي رَا كِه دَلَش رَا اَز يَاد خُوِيَش غَافِل كَرْدِه اِيْم وَ هُوس خُود رَا پِيروي كَرْدِه وَ كَارَش زِيَادِه رُوي اسْت، اطاعت مکن» (كهف: ۲۸) و «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ وَ فِرْمَان اسِرَافِ كَارَان رَا اطاعت مكنيد» (شعراء: ۱۵۱) و «فَلَا تُطِيعِ الْمُكْذِبِينَ؛ پَس اَز مَنكَرِين [خُدا] وَ رَسُول [اطاعت مکن]» (قلم: ۸).

روشن است که کسی که خود در اطاعت از فرامین الهی دچار مشکل بوده و بدان پایبند نیست، نمی‌تواند مجری فرامین الهی باشد و یا آن را در جامعه محقق سازد. بنابراین، در مواردی که مکلفین حتی مضطر به امر سلطنت و حکومت غیرنبی و به تعبیر دقیق‌تر غیرمعصوم می‌شوند، باید جانب احتیاط را رعایت نموده و در موارد خروج از اصل به حداقل خلاف اصل اکتفا نمایند. در نتیجه با وجود افرادی که از عدالت برخوردار هستند، نوبت به سایرین نمی‌رسد.

۲) مناصب حکومتی نوعی امانت محسوب می‌شوند و امانت باید به اهل و صاحب آن سپرده شود. مسأله امانت‌داری به حدی از اهمیت است که در متون روایی تأکید شده است که حتی اگر صاحب امانت قاتل انبیاء(ع) باشد نیز، فرد حق خیانت در اعطای امانت نداشته و باید آن را به او برگرداند؛ «أَدُوا الْأَمَانَةَ وَ كُؤِ إِلَى قَاتِلِ وَ لِدِ الْأَنْبِيَاءِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۸: ۷۳) روایت از امام صادق(ع) به نقل از امیرالمؤمنین(ع) بوده و به لحاظ سندی صحیحه است و فاسق امین نیست. لذا از اعطای امانت به او نهی شده است؛ «وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيَّ أَمَانَتِكَ» (همان، ۱۲: ۳۲).

۳) تصدی منصب حکومتی توسط غیرعادل با غایت حکومت سازگاری ندارد. زیرا غایت حکومت رفع ظلم به تمام اقسام آن است؛ و مرتکب ظلم، رافع و مانع ظلم نخواهد بود. به تعبیر برخی روایات: «مَنْ ظَلَمَ نَفْسَهُ كَانَ لِعَیْرِهِ أَظْلَمَ» (آمدی، ۱۳۶۶: ۴۵۶).

## ۲.۲. دلیل دوم: آیات

چنانکه گذشت عدالت فردی در مقابل فسق قرار می‌گیرد. بنابراین، می‌توان با استناد به ادله‌ای که از اعتماد به فاسق نهی نموده‌اند، وجوب شرطیت عدالت در اعطای مناصب سیاسی را به دست آورد. در روایات و متون فقهی بیش از آنکه از لزوم اعتماد به فرد عادل سخن به میان آمده باشد،

بر عدم اعتماد به فرد فاسق تأکید شده و امین دانستن چنین فردی مورد مذمت قرار گرفته است. از جمله آیاتی که می‌توان به عنوان دلیل برای حرمت اعطای منصب به غیرعادل (فاسق)، مورد استناد قرار داد، دو آیه ذیل قابل توجه است:

یک. آیه ۱۳۳ سوره هود: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ؛ به کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل نشوید که دچار عذاب خواهید شد و غیرخدا دوستانی ندارید و [اگر به ظالمین دلخوش داشتید] یاری نخواهید شد».

این آیه از رکون به ظالمین نهی نموده است و در اینکه مراد از رکون به ظالم چیست، سه احتمال مطرح شده است: برخی از لغویون (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۵: ۳۵۴) و مفسرین (طباطبائی، ۱۴۱۷، ۱۱: ۵۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۸: ۴۰۷) آن را به اعتماد همراه با میل و محبت معنا نموده‌اند و لذا اعتماد بدون میل و محبت مراد آیه شریفه نخواهد بود. برخی دیگر آن را به اعتماد معنا کرده‌اند (ابن عربی، ۱۴۰۸، ۳: ۱۰۶۶). یعنی در جایی که اعتماد بدون میل و محبت باشد نیز، مصداق حرمت مطرح شده در این آیه، خواهد بود. با این حال گروه اول نیز به حق معتقدند اعطاء منصب سیاسی به ظالمین در محدوده جامعه اسلامی از مصادیق رکون به ظالمین می‌باشد. زیرا اعطاء منصب سیاسی نوعی اعطاء امانت است، و در اعطاء امانت به دیگری رکون به معنای دوم نیز صادق است. بنابراین، اعطاء منصب سیاسی به ظالم طبق هر دو تفسیر، از مصادیق رکون خواهد بود.

در برخی روایات «رکون» به معنایی فراتر از اعتماد معنا شده است؛ به گونه‌ای اطاعت و دوستی را نیز در بر می‌گیرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ۵: ۳۰۶) و لذا اطاعت، خیرخواهی و دوستی فاسق حرام خواهد بود. روشن است که اطاعت از لوازم پذیرش سلطه تلقی می‌شود. بنابراین، اعطای منصب سیاسی از موارد رکون بوده و در نتیجه اعطای آن به ظالم حرام خواهد بود.

در اینکه منظور از ظالم چه کسی است نیز اتفاق نظر وجود ندارد. ظالم معنای وسیعی دارد. برخی مصداق آن را کافر و برخی به مسلمان مرتکب معصیت، یا حداقل مرتکب کبیره یعنی فاسق نیز تعمیم داده‌اند (قرطبی، ۱۳۶۴، ۹: ۱۰۸). حتی مفهوم فسق در برخی روایات، شیعیانی را که با اهل جور هم‌عقیده باشند، نیز در بر می‌گیرد (هاشم بحرانی، ۱۳۷۴، ۳: ۱۳۷). به نظر می‌رسد قول به تعمیم معنای ظالم، قوی‌تر است. زیرا آیه اول از سوره طلاق «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ

نَفْسُهُ؛ هر کس از حدود الهی پا فراتر بگذارد و به آن عمل نکند، به تحقیق به خویشتن ظلم کرده است» به صراحت دلالت می‌کند که مرتکب گناهان کبیره و بلکه فرد عاصی از مصادیق ظالم می‌باشد (طوسی، بی تا، ۱۱: ۵۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۰: ۴۵۸). آیه مصادق ظلم را تعدی از حدود الهی و نه کفر، بیان نموده است. بر این اساس، فرد فاسق و حتی هر مرتکب معصیتی نیز از مصادیق ظالم محسوب می‌شود.

دو. آیه ۱۸ سوره سجده: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ؛ آیا کسی که باایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟ نه هرگز این دو برابر نیستند». بیان داشتیم که عدل و عادل در مقابل فسق و فاسق قرار می‌گیرد. در این آیه بر برتری مؤمن نسبت به اهل فسق تأکید شده است. بنابراین، اعطای منصب سیاسی که مستلزم نوعی سلطه بر جامعه ایمانی و افراد مؤمن محسوب می‌شود، از منظر آیه مذموم خواهد بود. به عبارت ساده‌تر، اگرچه آیه بر عدم تساوی مؤمن (عادل) و فرد فاسق تأکید دارد، اما در مقام اخبار صرف نیست؛ بلکه به دلالت التزامی بیانگر نوعی امر است به اینکه باید در امور اجتماعی و فردی، به این تمایز توجه شود.

### ۲،۳. دلیل سوم. روایات

در میان روایات نیز، عباراتی شبیه آنچه در آیات فوق مورد بحث قرار گرفت، از معصومین (ع) بیان شده است:

(۱) در برخی روایات از هم‌نشینی و مجاورت با فاسقین نهی شده است. چنانکه در روایت امام زین‌العابدین (ع) آن حضرت نسبت به هم‌نشینی و اعتماد به فاسق هشدار می‌دهند: «وَإِيَّاكُمْ وَصُحْبَةَ الْعَاصِينَ وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ وَ مَجَاوِرَةَ الْفَاسِقِينَ أَحْذَرُوا فَتَنَّتْهُمْ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ سَاحَتِهِمْ؛ بپرهیزید از هم‌نشینی با گنهکاران و یاری ظالمان و همجواری اهل فسق. مراقب فتنه آنها باشید و از آنها دوری گزینید» (کلینی، ۱۳۶۵، ۸: ۱۸). روایت به دو سند نقل شده است و هر دو صحیحه می‌باشند. همچنین وصیت امیرالمؤمنین (ع) به جناب کمیل است که بر ضرورت دوری از اهل فسق تأکید می‌کند؛ يَا كَمِيلُ قُلِ الْحَقَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ وَاذِّ الْمُتَّقِينَ وَ أَهْجِرِ الْفَاسِقِينَ وَ جَانِبِ الْمُنَافِقِينَ وَ لَأَنْصَحِبِ الْخَائِنِينَ؛ ای کمیل! همواره حق را بر زبان جاری کن و با متقین مودت و دوستی بورز، فاسقین را طرد کن، از منافقین دوری کن و هم‌نشینی خیانت‌کاران مباش» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۱۷۳). روشن است که در این دو روایت



نهی از هم‌جواری و دوری از اهل فسق - اگر نگوئیم به دلالت التزامی - قطعاً به طریق اولی دلالت بر اعتماد و رکون بر فاسق در حوزه تصدی مناصب سیاسی خواهد داشت.

۲) در برخی روایات به اهمیت منصب سیاسی و خطیر بودن این جایگاه اشاره شده و بر این نکته تأکید شده است که تصدی منصب سیاسی امری سهل و آسان نیست. یکی از شیعیان نزد امام کاظم(ع) نام مردی را برد و عرض کرد: او ریاست را دوست دارد. حضرت فرمود: «مَا ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ غَابَ عَنْهَا رِعَاؤُهَا بِأَضْرَ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنْ حُبِّ الرَّئِاسَةِ؛ بودن دو گرگ درنده در میان گله گوسفندی که چوپانش حاضر نباشد، زیانبخش‌تر از ریاست‌طلبی نسبت به دین مسلمان نیست» (کلینی، همان، ۲: ۲۹۸). یعنی چنانکه دو گرگ درنده در میان گله اثری از گله باقی نمی‌گذارد، ریاست‌طلبی و به دنبال پُست و مقام سیاسی بودن، به دین مسلمان از حمله دو گرگ به گله، بیشتر ضرر می‌رساند. روایت مذکور صحیح‌السند و تام‌الاستدلال می‌باشد.

همچنین از امام صادق(ع) منقول است که: «فَوَاللَّهِ مَا حَقَّقَتِ النَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ؛ به خدا قسم کسی ریاست نکرد، مگر اینکه خودش و دیگران را به هلاکت کشاند» (همان: ۲۹۷). هرچند ریاست‌طلبی عام است و اختصاصی به مناصب حکومتی ندارد، لکن مصداق بارز و روشن آن در مناصب حکومتی معنا می‌یابد. این روایت نیز به لحاظ سندی صحیح است.

براساس این سنخ روایات، می‌توان چنین به دست آورد که تصدی‌گری سیاسی برای عموم افراد جامعه - خصوصاً اهل فسق - جایز نیست. بلکه کسانی که از تزکیه نفس و قوت ایمان بالایی برخوردار هستند، باید وارد این نوع عرصه‌ها شوند. مؤید این تفسیر، بیان امام صادق(ع) در حوزه تصدی منصب قضاوت است. «اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ؛ از تصدی منصب قضا پرهیزید. زیرا این منصب مختص به امامی است که عالم و عادل است؛ یعنی نبی یا وصی نبی» (همان، ۷: ۴۰۶). گفتنی است که روایت به لحاظ سندی و از ناحیه زکریا بن محمد مؤمن، ضعیف است. لذا در حد مؤید آن را مورد توجه قرار دادیم.

۳) در برخی روایات ولایت و منصبی مشروع تلقی شده است که صاحب منصب از تقوای لازم یعنی عدالت برخوردار باشد. در مقابل، ولایت و منصب نامشروع ولایتی است که تصدی منصب به اهل معصیت و جائزین سپرده شده باشد. چنانکه از امام صادق(ع) در تحف‌العقول نقل

شده است که «فَوْجُهُ الْحَلَالُ مِنَ الْوَلَايَةِ وَوَلَايَةُ الْوَالِي الْعَادِلِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِمَعْرِفَتِهِ وَوَلَايَتِهِ وَالْعَمَلُ لَهُ فِي وَلَايَتِهِ وَوَلَايَةُ وَوَلَاتِهِ وَوَلَاتِهِ بِجِهَةِ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ الْوَالِي الْعَادِلُ بِلَا زِيَادَةٍ فِيمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ... وَأَمَّا وَجْهُ الْحَرَامِ مِنَ الْوَلَايَةِ فَوَلَايَةُ الْوَالِي الْجَائِرِ وَوَلَايَةُ وَوَلَاتِهِ الرَّئِيسِ مِنْهُمْ؛ گونه حلال و مشروع از حکومت، ولایت حاکم عادل است. حاکمی که خداوند فرمان به شناخت او و ذیل ولایتش داده است. پس کار برای این والی و ذیلش ولایت او و ولایت والیان از این جهت که خداوند آن را مشروع دانسته است، در حوزه دستورات الهی حلال است. اما گونه حرام از حکومت داری، حاکمیت حاکم جائر و ولایت والیان او است» (حرانی، همان: ۳۳۲).

#### ۲،۴. دلیل چهارم. طریق اولویت

استدلال به مفهوم موافقت یا طریق اولویت از دو منظر، بیانگر لزوم اتصاف متصدیان سیاسی به خصوصیت عدالت است:

(۱) عدم اعتماد به فاسق در بحث شهادت که در برخی روایات شیعه بدان اشاره شده است، بیانگر آن است که از طریق مناسبت حکم و موضوع و بلکه اولویت، می توان نتیجه گرفت که اعتماد به فاسق برای اعطای منصب سیاسی به او جایز نیست. به عنوان نمونه؛ در روایت صحیحه، حریز بن عبدالله سجستانی می گوید: از امام صادق (ع) پیرامون شهود در مسأله زنا می پرسیدم که دو نفر از شهود، عدالتشان اثبات شده است، لکن دو نفر دیگر چنین نیستند. حضرت در جواب فرمودند: «إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَيْسَ يُعْرَفُونَ بِشَهَادَةِ الزُّورِ أُجِيزَتْ شَهَادَتُهُمْ جَمِيعًا وَأَقِيمَ الْحُدُّ عَلَى الَّذِي شَهِدُوا عَلَيْهِ إِنَّمَا عَلَيْهِمْ أَنْ يَشْهَدُوا بِمَا أَبْصَرُوا وَعَلِمُوا وَعَلَى الْوَالِي أَنْ يُجِيزَ شَهَادَتَهُمْ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا مَعْرُوفِينَ بِالْفِسْقِ؛ اگر شهود مسلمان باشند و سابقه شهادت دروغ نداشته باشند، شهادتشان پذیرفته شده و آثار آن مترتب خواهد شد. البته آنان مؤظف هستند که براساس آنچه دیده اند و بدان علم دارند، شهادت دهند. بر والی هم واجب است شهادت آنان را مادامی که شهرت بر فسق نداشته باشند، قبول نماید» (کلینی، همان، ۷: ۴۰۳).

هرچند حضرت در این روایت احراز عدالت در تمام شهود را شرط ندانسته و صرف عدم شهرت بر فسق را کافی دانسته اند، لکن مسلم است که عدم شهرت بر فسق به نوعی اماره بر وجود عدالت تلقی شده است. به هر حال، تأکید بر عنصر عدالت، آن هم در جایی که شهود چهار نفر هستند، به

طریق اولی می‌تواند لزوم عدالت را در متصدیان منصب حکومتی - که به نوعی سلطه و سلطنت بر جان و اموال جمع‌کنیری از مسلمین و شعبه‌ای از ولایت ولی امر است، لازم خواهد بود.

۲) هر چند سخن از شرایط متصدیان حکومتی که منصوبان امام معصوم یا نائب او قرار می‌گیرند، به صورت مستوفی در کلام فقیهان شیعه بحث نشده است؛ با این حال، برخی فتاوا در کلام فقیهان شیعه نشان می‌دهد که می‌توان از باب مفهوم اولویت به دست آورد که تصدی منصب حکومتی برای فاسق جایز نیست. زیرا فقیهان شیعه برای مناصب پائین‌تر از ولایت و تصدی مناصب سیاسی، عدالت را شرط دانسته‌اند. بنابراین، می‌توان چنین استنتاج نمود که به طریق اولی در مبحث تصدی منصب سیاسی یا ولایتی، فرد متصدی باید از عدالت برخوردار باشد. به‌عنوان مثال؛ شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۳: ۶۶۸) و بلکه مشهور (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۵۱۱) در بحث وصیت، وصیت به فاسق را جایز نمی‌دانند. صاحب‌مفتاح الکرامه با تأیید این فتوا، چنین استدلال می‌کند که وصیت به فاسق، منجر به تزییع مورد وصیت می‌شود. شبیه فتوای شیخ مفید را مرحوم مجاهد در بحث وکالت فاسق مطرح کرده و بیان می‌دارد که اساساً در فاسق مقتضی اعتماد و اطمینان وجود ندارد. لذا نمی‌توان او را به عنوان وکیل که مستلزم امین بودن است، انتخاب کرد؛ بلکه حتی به برخی از فقیهان شیعه نسبت داده شده که در بحث اذان نیز، اذان فاسق را مورد اعتنا نمی‌دانسته‌اند (سبزواری، ۱۲۴۷، ۲: ۲۵۵).

فتاوای یاد شده، نشان می‌دهد که در بحث تصدی‌گری حکومتی که نوعی استیمان بر مال و جان مردم است، به طریق اولی نمی‌توان فاسق را امین دانسته و او را متصدی این امور نمود. مؤید این برداشت کلام محقق ثانی است که تقدیم فاسق بر عادل را مطلقاً جایز ندانسته‌اند (محقق ثانی، ۱۴۱۴، ۲: ۱۷۹). مرحوم استرآبادی نیز تصدی فاسق نسبت به هیچ امری را جایز ندانسته است. حتی به اعتقاد او جایز نیست که چنین فردی تصدی امور اولاد و فرزندان خودش را داشته باشد (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۹۰). حتی براساس فتوای منتسب به ابن‌جنید، در آن دسته از منصوبان حاکم که از بیت‌المال ارتزاق می‌کنند نیز، عدالت شرط دانسته شده است (شهید ثانی، ۱۴۰۲، ۲: ۶۴۹). البته وجه تخصیص عدالت به متصدی مرتزق از بیت‌المال چندان روشن نیست. زیرا اگر ملاک، استیمان و اعتماد به فرد متصدی است، ارتزاق یا عدم ارتزاق از بیت‌المال موضوعیتی ندارد؛ بلکه ملاک دسترسی یا عدم دسترسی او به بیت‌المال و امور نفسانیه مسلمین است؛ و ارتزاق یا عدم ارتزاق در این امر موضوعیتی ندارد.

### ۳. بررسی نوع عدالت معتبر در متصدیان منصب حکومتی

پس از اینکه اثبات شد عدالت شرط تصدی مناصب حکومتی به حساب می‌آید، این سؤال را مطرح می‌نمائیم که آیا وصف عدالت بما هو عدالت موضوعیت دارد؟ یعنی آیا ملاک این است که متصدی مناصب حکومتی غیرامین نباشد و یا اینکه نفس عدالت همراه با اعتقاد صحیح یعنی ایمان، شرط تصدی مناصب حکومتی است؟ به عبارت دیگر، آیا در متصدیان حکومتی شرط ایمان بمعنی الاخص - شیعه دوازده امامی بودن - ملاک است؟ یا اینکه صرف وجود عدالت معتبر در شهود کافی است؟ به بیان دیگر، آیا در تصدی مناصب سیاسی ویژگی عدالت صرفاً مقید به قید اسلام است یا اینکه عدالت مقید قید ایمان است؟

توضیح آنکه، اشاره نمودیم در متون فقهی و روایی شیعه معانی متفاوتی برای عدالت بیان شده است. ما براساس دیدگاه منتخب - که همان مدعای مشهور فقیهان شیعه است - آن را به ترک کبائر و انجام واجبات و عدم اصرار بر صغائر معنا نمودیم. با این حال، فارغ از معنای عدالت، در تحقق خارجی و بلکه در لسان روایات دو نوع عدالت مطرح شده است: عدالت معتبر در شهود و وصیت که در آن اسلام به همراه عدم ارتکاب کبیره و عدم اصرار بر صغیره معتبر است و دیگری عدالت معتبر در راوی، قاضی، امام جماعت و جمعه، مرجع تقلید و ولی فقیه که در آن ایمان به همراه عدم ارتکاب کبیره و عدم اصرار بر صغیره شرط است.

در بحث امامت جمعه و جماعت، یکی از شرایط امام، شیعه دوازده امامی (غیرمخالف بودن) است (علامه حلی، ۱۴۲۰، ۱: ۲۷۷ و ۳۱۸). با این حال در بحث وصیت، بر امانت تأکید شده است. یعنی از استدلال فقیهان بر اینکه وصی باید چه خصوصیتی داشته باشد، چنین به دست می‌آید که در وصی، امانت ملاک است (جواد عاملی، ۱۴۱۹، ۱۷: ۲۵۸) و عنوان عدالت در کلام برخی بزرگان، ناظر به همان خصوصیت وثاقت است و نه عدالت اصطلاحی مورد بحث. همچنین در بحث حجیت روایت نیز، وثاقت ملاک دانسته شده است و نه ایمان (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱، ۲: ۲۲۰). لذا فقیهان شیعه روایاتی را که در سلسله اسناد آنها غیرامامی تقه وجود داشته باشد، حجت و معتبر می‌دانند. بنابراین، جای این سؤال وجود دارد که آیا در متصدیان حکومتی، عدالت به معنای اعم کافی است، یا اینکه عدالت به معنای الاخص - یعنی به قید ایمان - ملاک و معتبر است؟

گفتنی است که اساساً عدالت و ایمان دو وصف جدا از هم هستند. یعنی این‌گونه نیست که عدالت دو مصداق داشته باشد: یکی تارک کبیره‌ای که ایمان دارد و دیگری تارک کبیره‌ای که صرفاً مسلمان است؛ بلکه در این نگرش عدالت وصف مسلمان به معنای اعم است. به‌عنوان نمونه؛ علامه حلی در تحریر (۱: ۳۱۸) در بیان شرایط امام، عدالت و ایمان را از یکدیگر تفکیک کرده و هر یک را مستقلاً شرط می‌داند. «فلا يجوز إمامه الكافر، و لا أهل البدع و المخالف للحق و إن كان مرضياً في مذهبه، و لا المستضعف، و لا الفاسق قبل توبته». براساس این نوع نگرش، از طریق اولویت می‌توان قید ایمان را در متصدیان منصب حکومتی استنباط کرد. به این بیان که وجوب وجود قید ایمان در قاضی، امام جمعه و جماعت به عنوان مناصبی که در آنان نوع سلطه و اعمال ولایت به مراتب کمتر از منصب ولایت و سیاست است؛ به طریق اولی بیانگر قیدیت ایمان در متصدی منصب ولایت خواهد بود. بنابراین، حتی اگر امر انتخاب ولات و متصدیان منصب حکومتی را به انتخاب امت موکول نمائیم، بر مردم واجب است که با وجود افرادی که از قید ایمان برخوردار هستند، این منصب را به غیرافراد مذکور واگذار نمایند.

بنابراین، در فرض تعارض میان قید ایمان و عدالت به معنای اعم - یعنی فرض کنیم که دو نفر یکی فاسدالعمل، اما صحیح‌الاعتقاد و المذهب است و دیگری فاسدالمذهب اما صحیح‌الاعتقاد است - تقدم یکی بر دیگری محل تأمل خواهد بود. از ظاهر عبارات فقها در بحث امور حسبیه که آن را برعهده فقیه جامع‌الشرایط، سپس عدول مؤمنین و در مرحله آخر فساق مؤمنین می‌دانند، چنین برداشت می‌شود که قید ایمان مقدم است. شاید به همین جهت برخی فقیهان - چنانکه از ظاهر عبارات‌شان به دست می‌آید - تصدی افرادی را که فاسدالمذهب هستند، جایز نمی‌دانند؛ «لا يجوز الانتخاب، إلا إذا كان المنتخب شیعياً، یخدم الشیعه، و لا یصوّت علی قانون مخالف لمذهب الشیعه، و لو وجد شخص جامع لهذه الصفات و جب انتخابه عند الدوران بینه و بین غیره، ألا مع وجود من هو أقوى منه و أرفق (محقق خوئی، ۱۴۱۶، ۳: ۴۱۳).

به نظر می‌رسد در موارد تعارض این چنینی و در غیر ولی امر جامعه اسلامی، نمی‌توان برای رفع تعارض، از لحاظ مصالح اجتماعی و شرایط زمانی یا مکانی صرف‌نظر کرد. به‌عنوان مثال؛ نسبت به افرادی که زیر مجموعه ولی امر مسلمین - اعم از امام معصوم یا نواب عام و خاص او - هستند، یا در مواردی که متصدیان حکومتی برای مجموعه زیردست خود، فرد یا افرادی را

منصوب می‌نمایند؛ و افراد یاد شده دارای اختیار استقلالی نیستند، تصدی فرد واجد عدالت به معنای اعم، منعی نخواهد داشت؛ بلکه چه بسا نصب چنین افرادی بر فرد فاقد وصف عدالت - با وجود صحت مذهب - مقدم خواهد بود.

#### ۴. کیفیت احراز عدالت در متصدیان منصب حکومتی

اگرچه بیان نمودیم که میان عدالت و فسق رابطه تضاد وجود دارد و اثبات کردیم که در متصدیان حکومتی عدالت شرط اعطای منصب است. لکن ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا احراز عدالت شرط مقدم برای وجوب اعطای منصب به فرد عادل است و یا عدم احراز فسق کفایت می‌کند؟ به عبارت ساده‌تر، با توجه به حرمت اعطای منصب به فرد فاسق، اینک این سؤال مطرح می‌شود که آیا در این تکلیف احراز عدالت شرط است یا عدم احراز فسق نیز کفایت می‌کند؟

در پاسخ به این پرسش به نظر می‌رسد احراز عدم فسق کافی نبوده و به تعبیر دقیق‌تر صرف عدم علم به فسق یا عدالت کافی نیست و نمی‌توان اصل را بر عدالت افراد غیر معلوم‌الحال، قرار داد. بلکه علاوه بر احراز عدم فسق احراز ایجابی - یعنی احراز ترک کبائر و عدم اصرار بر صغائر - نیز لازم و ضروری است. در تأیید این مدعا می‌توان به برخی از ادله نقلی استشهاد نمود. از جمله:

یک. عبدالله بن ابی یغفور می‌گوید: از امام صادق(ع) سؤال کردم: «بِمَ تُعْرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ؟» ملاک تشخیص عدالت فرد در میان مسلمین که به واسطه آن شهادتش برای آنها یا علیه آنها پذیرفته شود، چیست؟» حضرت در جواب فرمودند: «أَنْ تُعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ وَكَفِّ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ وَالْأَيْدِ وَاللِّسَانِ وَتُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شَرْبِ الْخُمُورِ وَالزَّانَا وَالرَّبَا وَعُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَالْفِرَارِ مِنَ الرَّحْفِ وَغَيْرِ ذَلِكَ ... فَإِذَا سُئِلَ عَنْهُ فِي قَبِيلَتِهِ وَمَحَلَّتِهِ قَالُوا مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا؛ در میان مسلمین به حجب و حیا و حفظ شکم و دامن و دست و زبان از حرام شناخته شده باشد. همچنین در میان آنان به عدم ارتکاب و پرهیز از گناهان کبیره نظیر شرب خمر، زنا، ربا، عقوق والدین، فرار از جنگ و امثال آن - که خدای متعال نسبت به انجام آنها وعده آتش داده است - معروف باشد... و اگر از او در قبیله یا محل سکونتش تحقیق شد، بگویند جز خوبی از او سراغ نداریم» (صدوق، ۱۴۱۳، ۳: ۳۹). این روایت به لحاظ سندی

صحیح است. روایان این حدیث بنا به طریقی که صدوق برای عبدالله بن ابی یعفر بیان داشته، عبارتند از: أحمد بن محمد بن یحیی العطار، سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن خالد برقی، محمد بن خالد برقی، محمد بن ابی عمیر، حماد بن عثمان، و عبدالله بن ابی یعفر.

روایت مذکور از دو جهت بر ضرورت احراز عدالت دلالت دارد:

اولاً، مرتکز راوی در این روایت این بوده است که باید عدالت فرد در میان عرف احراز شود و لذا از معیارهای احراز عدالت سؤال نمود. امام علیه السلام نیز با عدم رد مرتکز ذهنی راوی، آن را مورد تأیید قرار داده‌اند.

ثانیاً، امام علیه السلام در مقام بیان معیار عدالت لازم برای پذیرش شهادت، به امور سلبی اکتفا ننمودند. به عبارت ساده‌تر، آن حضرت عدم احراز انجام کبیره را ملاک پذیرش شهادت قرار ندادند؛ بلکه تصریح نمودند که باید اولاً، احراز شود که فرد اهل کبائر نیست و ثانیاً احراز شود که پایبند به امور مستحسنة اخلاقی و تکلیفی است و این احراز از طریق شهادت قوم و قبیله و مردم محل سکونتش به پاکی و نجابت حاصل شود.

بنابراین، روشن است که لزوم احراز عدالت در مسأله شهادت، بیانگر آن خواهد بود که به طریقی اولی احراز عدالت در متصدیان منصب حکومتی شرط اعطای منصب سیاسی به آنان خواهد بود.

دو. ابی بصیر می‌گوید: از امام صادق(ع) در مورد موانع پذیرش شهادت شاهد، سؤال کردم. آن حضرت در جواب فرمودند: «الظَّنِينُ وَالْمُتَّهَمُ وَالْأَخْصَمُ؛ کسی که احتمال دروغ‌گویی در او وجود دارد؛ فردی که مورد اتهام است و مُدَّعی». پرسیدم آیا فاسق و خائن شهادت‌شان پذیرفته است؟ فرمودند: «كُلُّ هَذَا يَدْخُلُ فِي الظَّنِّينِ فاسق و خائن و امثال آنها در ذیل کسانی که احتمال دروغ‌گویی در آنان وجود دارد، قرار می‌گیرند» (کلینی، ۱۳۶۵، ۷: ۳۹۵). روایت به لحاظ سندی صحیح است. روایان آن عبارتند از: محمد بن یحیی، محمد بن حسین بن ابی الخطاب، صفوان بن یحیی، شعیب بن یعقوب عقرقوفی و یحیی ابوبصیر اسدی.

مشابه روایت فوق، روایات متعددی وجود دارد که در مقام استدلال به بیان یک مورد اکتفا نمودیم. محل استشهد در این روایت، عبارت «ظنین» یعنی کسی که احتمال دروغ‌گویی در او وجود دارد، می‌باشد. مانعیت ظنین بودن فرد برای قبول شهادت، به دلالت التزامی بیانگر آن است که باید وثاقت شاهد احراز شده باشد تا بتوان سخن او را در محکمه مورد استناد قرار داد. بنابراین، اگرچه مورد روایت در مورد شهادت است، اما به طریقی اولویت و یا مناسبت حکم و

موضوع، می‌توان به دست آورد که در متصدی منصب حکومتی احراز عدالت و وثاقت، شرط تصدی منصب است.

گفتنی است که عدم اشتها به فسق برای قبول شهادت شاهد - که در روایت حرین سجستانی مورد اشاره قرار گرفت - قابل تعمیم به مسأله عدالت برای متصدیان حکومتی نیست. زیرا نمی‌توان عدالت در شهود با عدالت در تصدی مناصب سیاسی قیاس نمود؛ و بلکه حتی روایت به مسأله عدالت در غیر شهود مطرح در زنا، قابل تعمیم نیست. زیرا براساس تصریح راوی روایت، وجود دو نفر که عدالت‌شان تأیید شده وجود داشتند؛ و ممکن است حضرت به اعتبار عدالت آن دو نفر، در باقی افراد احراز عدالت را مطرح نکرده باشند.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تصدی منصب سیاسی از منظر اسلامی، نوعی تکلیف و امانت است. اقتضای امانت بودن منصب سیاسی و تکلیف به اعطای آن به افراد امین، بیانگر آن است که اعطای منصب سیاسی به کارگزاران حکومتی - اعم از آنکه از ناحیه انتخاب مردم صورت بگیرد یا از سوی کارگزار مافوق -، به افراد فاسق و بلکه افرادی که عدالت آنان احراز نشده باشد، جایز نیست. در عدم جواز اعطای منصب به فرد فاسق، تفاوتی در اینکه وی خود را در معرض انتخاب و رأی مردم قرار داده باشد یا خیر، وجود ندارد. گفتنی است که تخطی از این تکلیف از سوی فرد یا افراد انتخاب‌گر، بیانگر آن است که آنان در تمام خطاها و معاصی صادره از جانب کارگزار فاسق شریک بوده و در مواردی که خطای کارگزار ضامن شرعی ایجاد نماید، فرد و افراد انتخاب‌گر نیز، ضامن خواهند بود.



## منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم، ۱۴۱۳ق، *مقاله فی العداله*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، *من لا یحضره الفقیه*، قم: جامعه مدرسین.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحف العقول*، قم: جامعه مدرسین، چ دوم.
- ابن عباد، صاحب، ۱۴۱۴ق، *المحیط فی اللغه*، مصحح محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتاب.
- ابن منظور، محمد، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، مصحح احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت: دارالفکر، چ سوم.
- اردبیلی، احمد بن محمد، ۱۴۰۳ق، *مجمع الفائده و البرهان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- أزدی، عبدالله بن محمد، ۱۳۸۷ش، *کتاب الماء*، تهران: مؤسسه مطالعاتی پزشکی.
- استرآبادی، محمد بن علی، ۱۳۹۴ق، *آیات الاحکام*، تهران: کتاب فروشی معراجی.
- اصفهانى، حسین بن محمد راغب، ۱۴۱۲ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت: دارالعلم.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۴۱۴ق، *رسائل فقهیه*، قم: کنگره جهانی شیخ انصاری.
- بحرانی، یوسف، ۱۴۲۳ق، *الدرر النجفیه من الملتقطات الیوسفیه*، بیروت: دارالمصطفی.
- عاملی، سید جواد بن محمد، ۱۴۱۹ق، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد علامه*، قم: جامعه مدرسین.
- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، ۱۴۱۹ق، *ذکری الشیعه فی احکام الشریعه*، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله، ۱۴۰۸ق، *احکام القرآن*، بیروت: دارالجبل.
- ابن فارس، أحمد، ۱۴۰۴ق، *معجم مقانیس اللغه*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- بستانی، فؤاد افرام و رضا مهبیار، ۱۳۷۵ش، *فرهنگ ابجدی عربی - فارسی*، تهران: انتشارات اسلامی، چ دوم.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۳۷۴ش، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسه بعثت.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶ش، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، قم: دفتر تبلیغات.
- حسینی زبیدی، سید محمد مرتضی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دارالفکر.
- حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحف العقول*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البیت.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف، ۱۴۱۴ق، *تذکره الفقهاء (طبع الجدیده)*، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
- .....، ۱۴۲۰ق، *تحریر الاحکام الشرعیه*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- خوبی (آیت الله)، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۶ق، *صراه النجاه (المحشی)*، قم: دارالمتنخب.
- طباطبائی (علامه)، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین، چ پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو.

- طریحی، فخرالدین، ۱۴۱۶ق، **مجمع البحرين**، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، چ سوم.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **بینا، التبیان**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عاملی، (محقق کرکی)، علی بن حسین، ۱۴۱۴ق، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، قم: آل‌البیته، چ دوم.
- عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین، ۱۴۰۲ق، **روض الجنان فی شرح ارشاد الازهان**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، **مفاتیح الغیب**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، **کتاب العین**، قم: نشر هجرت، چ دوم.
- فیومی، احمد بن محمد مقرئ، بی‌تا، **مصباح المنیر**، قم: موسسه دارالرضی.
- قرشی، سید علی‌اکبر، ۱۴۱۲ق، **قاموس قرآن**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۳۶۴ش، **الجامع لاحکام القرآن**، تهران: ناصر خسرو.
- کاشانی، محمد محسن، بی‌تا، **مفاتیح الشرائع**، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵ش، **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- محقق سبزواری، محمدباقر، ۲۴۷ق، **ذخیره المعاد فی شرح الارشاد**، قم: مؤسسه آل‌البیته علیهم‌السلام.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۰۲ق، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران: مرکز کتاب‌التترجمه و النشر.
- مفید (شیخ)، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، **المقنعه**، قم: کنگره شیخ مفید.
- موسوی عاملی، محمد بن علی، ۱۴۱۱ق، **مدارک الاحکام**، بیروت: آل‌البیته علیهم‌السلام.
- موسوی قزوینی، سید علی، ۱۴۱۹ق، **رساله فی العداله**، قم: جامعه مدرسین.
- میرزای قمی، ابوالقاسم، ۱۴۱۷ق، **غنائم الایام فی مسائل الحلال و الحرام**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- نجفی کاشف‌الغطاء، علی بن محمد، ۱۳۸۱ق، **النور الساطع فی الفقه النافع**، نجف: الآداب.